

ز کمان و ابریشم و موی و قز
 چو بند تافته رشتن و دوختن
 زیر پشم و رانچن کرد کرد

۱۱۷
 قصب کرد پر ماید پای نوز
 گرفتند از ویکسره آموختن

بیا موخت شان رشتن و بافتن
 چو این کرده شد سازد کمرها

بتار اندرون بود بافتن
 زمانه باو شاد و اوین شاه
 برین اندرون سال پنجاه بود



کروی که آموزیان خویش
 جدا کرد شان از میان کرده
 صنی بود کرد دست بنشانند
 پرورده دیگر کرده شی شناس
 کزیشان بود تخت ساهی پای

پرستنده را جا که کرد کوه
 بی نام تیار مان خوانند
 کج نیست بر کس ازیشان سیاس
 وزیشان بود نام مودنی بجای

بدان ناپرستش بود کار شان
 کجایش مردان جنگ آوردند
 بجارند و ورزید و خود بدو
 بر اسوه از داوره کنت و کوی

بر سیم پرستندگان دانش
 نوان مش و روشن همانند از نسان
 فرزند تاه کشور و لشکرند
 بکاه خورش شورش شش شوند
 تن ایاد و ایاد گیتی مدوی

بگوشان